



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: مباحث مقدماتی - مقدمه ششم: بررسی تبعیت و جوب مقدمه از
ذی المقدمه در اطلاق و اشتراط - نظریه سوم (صاحب فصول)
مقدمه موصله و بررسی امکان ثبوتی آن طبق احتمال دوم
سال نهم
جلسه: ۳۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه بحث گذشته

بحث درباره مقصود صاحب فصول از مقدمه موصله بود. گفتیم ایشان معتقد است و جوب غیره مقدمه همواره مقید به قید ایصال به ذی المقدمه است. یعنی زمانی مقدمه واجب می شود که ذی المقدمه تحقق پیدا کند که از این تعبیر می کنند به مقدمه موصله، منظور از مقدمه موصله یعنی این که در بین مقدمات تنها مقدمه موصله واجب است نه مطلق مقدمه. گفتیم دو احتمال در این باره وجود دارد:

۱. ایصال به ذی المقدمه قید و جوب باشد. این احتمال ثبوتاً محال است و وجه استحاله آن نیز تحصیل حاصل است. زیرا بیان شد که اگر و جوب مقدمه، مقید به قید ترتب ذی المقدمه در خارج شود معنایش این است که بعد از تحقق ذی المقدمه، مقدمه و جوب پیدا کند و و جوب مقدمه بعد از تحقق ذی المقدمه تحصیل حاصل است.
۲. ایصال به ذی المقدمه قید واجب باشد. یعنی و جوب مقید نیست؛ مقدمه در هر صورت و جوب دارد اما متعلق و جوب عبارت است از مقدمه موصوله. و جوب تعلق گرفته به مقدمه موصوله. پس واجب مقید به قید ایصال است. همانند تعلق و جوب به نماز با طهارت؛ «صل مع الطهارة» در واقع دلالت می کند بر تقييد نماز به طهارت؛ و جوب نماز مقید به طهارت نیست اما و جوب وقتی می خواهد روی موضوعی واقع شود آن موضوع عبارت است از نماز با طهارت. در مورد این احتمال نیز باید دید ثبوتاً امکان چنین تصویری وجود دارد یا خیر؟ در احتمال اول اساساً امکان این که قید ایصال به و جوب برگردد نیست و محال لازم می آید. این جا چطور؟

بررسی امکان ثبوتی احتمال دوم

در احتمال دوم نیز بسیاری معتقدند که استحاله وجود دارد، اما در وجه استحاله با هم اختلاف دارند. چند وجه برای استحاله ذکر شده است.

مدعا این است که ثبوتاً و با قطع نظر از مقام دلالت و لسان دلیل، فی نفسه این که قید ایصال به ذی المقدمه قید واجب باشد محال است. چند وجه برای استحاله بیان شده.

وجوه استحاله احتمال دوم

وجه اول (دور)

تصویر دور در مسئله این گونه است. وقتی می‌گوییم چیزی مقدمه چیز دیگر است معنایش این است که ذی المقدمه متوقف بر مقدمه است. ذی المقدمه تا هنگامی که مقدمه اش فراهم نشود تحقق پیدا نمی‌کند. پس ذی المقدمه توقف بر مقدمه دارد. اگر طبق نظر صاحب فصول بگوییم قید ایصال به ذی المقدمه در کنار مقدمه همواره وجود دارد و اصلاً مقدمه وقتی مقدمیت دارد که موصل به ذی المقدمه باشد، معنای این سخن این است که خود مقدمه متوقف شود بر ذی المقدمه و هذا دور. دور توقف یک شیء بر شیء دیگر و بالعکس است و این جا نیز این توقف از دو طرف حاصل شده است. از یک طرف در هر مقدمه ای که مقدمیت پیدا می‌کند برای شیء دیگر قطعاً ذی المقدمه متوقف بر مقدمه است و این قابل انکار نیست و اگر بگوییم مقدمه به قید ایصال واجب است و قید را نیز قید واجب بگیریم، معنایش این است که مقدمه موصله واجب است. مقدمه موصله یعنی باید ذی المقدمه حاصل شود تا مقدمه واجب شود. پس مقدمه نیز متوقف بر ذی المقدمه شده و این دور است.

بررسی وجه اول

این دور قابل قبول نیست. زیرا از یک طرف این درست است که اگر قید ایصال را برای مقدمه در نظر بگیریم، قطعاً مقدمه موصله متوقف بر ذی المقدمه است. مقدمه موصله یعنی مقدمه ای که به ذی المقدمه منتهی شده. پس اساساً مقدمه موصله متوقف بر ذی المقدمه است. اما این که ذی المقدمه متوقف بر مقدمه موصله باشد قابل قبول نیست. زیرا ذی المقدمه متوقف بر ذات مقدمه است. پس بین موقوف و موقوف علیه مغایرت پدید آمده. از یک طرف آن چه که ذی المقدمه بر آن متوقف است ذات المقدمه است، بدون قید ایصال. ذی المقدمه متوقف بر مقدمه است، اما نه بر مقدمه موصله بلکه ذی المقدمه متوقف بر ذات مقدمه است. پس توقف از یک طرف ذی المقدمه يتوقف علی ذات المقدمه. و در طرف دیگر اگر گفتیم قید ایصال در مقدمه واجب دخیل است معنایش این است که مقدمه نیز متوقف بر ذی المقدمه است. ولی مقدمه موصله متوقف بر ذی المقدمه است. پس کانه اگر بخواهیم این دو را کنار هم قرار دهیم این طور می‌گوییم: ذی المقدمه متوقف است بر ذات مقدمه و از آن طرف مقدمه موصله متوقف است بر ذی المقدمه و این دور نیست. زیرا بین موقوف و موقوف علیه مغایرت وجود دارد. یک جا مقدمه موصله است و یک جا ذات مقدمه است.

سوال:

استاد: در «نصب سلم نسبت به کون علی السطح» نصب سلم مقدمه است و کون علی السطح ذی المقدمه. ذات این نصب سلم چیزی است که کون علی السطح متوقف بر آن است. یعنی اگر کسی قصد داشت بالای پشت بام رود نیاز به نردبان دارد. پس ذی المقدمه توقف دارد بر ذات المقدمه. اما وقتی می‌گوییم مقدمه موصله متوقف بر ذی المقدمه است دیگر به عالم خارج کاری نداریم. زیرا منظور ما از مقدمه موصله مقدمه به قید ایصال است. پای قید که به میان می‌آید یک عنوان ذهنی می‌شود. مقدمه موصله یعنی مقدمه به قید ایصال خارجی و این تقیید مقدمه را یک امر ذهنی می‌کند. پس مقدمه موصله متوقف بر ذی المقدمه است زیرا وقتی ایصال به ذی المقدمه را لحاظ می‌کنید خود به خود توقف از دلش بیرون می‌آید. ولی چه چیزی متوقف بر ذی المقدمه است؟ یعنی نردبان گذاشتن متوقف بر بالای پشت بام رفتن است؟ اصلاً توقف ندارد؛ مسئله به عکس است. نردبان

گذاشتن از نظر ذات این عمل به هیچ وجه متوقف بر رفتن به بالای پشت بام نیست. بله گاهی می‌گویید مقدمه موصله یعنی نردبان گذاشتنی که شما را به پشت بام برساند، کجا توقف دارد بر کون علی السطح؟ در ذهن شما. پس این توقف متفاوت است و موقوف و موقوف علیه یک جا ذات المقدمه است و یک جا المقدمه الموصله است. بنابر این مسئله دور منتفی است.

وجه دوم (تسلسل)

برخی معتقدند اساسا این که ایصال به ذی المقدمه را قید برای مقدمه قرار بدهیم و مقدمه موصله را واجب بدانیم محال است زیرا موجب تسلسل است.

زیرا به طور کلی هر مرکبی که از اجزایی تشکیل شده، ضمن این که این اجزاء تشکیل دهنده آن کل و مرکب هستند، به یک معنا اتصاف به وصف مقدمیت نیز دارند. هر جزیی از اجزاء مرکب، هم وصف جزییت بر آن متوقف است هم وصف مقدمیت. ابتدای بحث مقدمه واجب این را متعرض شدیم که آیا اجزاء داخلیه اتصاف به عنوان مقدمیت پیدا می‌کنند یا خیر؟ اختلاف بود که بعضی معتقدند اجزاء مرکب نیز عنوان مقدمیت بر آن‌ها منطبق است و بعضی مخالف این سخن می‌باشند. از آن مطلب در این جا استمداد می‌کنند و می‌گویند: به طور کلی صاحب فصول که معتقد است مقدمه موصله واجب است، معنایش این است که یک شیء مرکب واجب شده است و وجوب روی مقدمه به قید موصل بودن رفته است. پس کأنه یک مرکبی داریم که یک جزء آن ذات مقدمه است و یک جزء دیگر آن قید ایصال است. اگر بتوانیم اجزاء را متصف به وصف مقدمیت کنیم یعنی می‌توانیم این گونه بگوییم: «ذات المقدمه جزء من المقدمه» و «قید ایصال نیز جزء المقدمه» همچنین می‌توانیم بگوییم: «ذات المقدمه مقدمه» زیرا جزء طبق این مبنا می‌تواند عنوان مقدمیت نیز پیدا کند. همچنین قید ایصال نیز می‌تواند عنوان مقدمیت بر آن منطبق شود. پس مقدمه موصله دو جزء دارد. فرض این است که مقدمه موصله وجوب پیدا می‌کند. یعنی واجب عبارت است از مقدمه موصله و واجب یک امر مرکب است که دارای دو جزء است. هم می‌توانیم بگوییم: «ذات مقدمه جزء المقدمه و قید ایصال نیز جزء آخر للمقدمه» و هم می‌توانیم بگوییم: «ذات المقدمه مقدمه» ایصال نیز مقدمه.

حال در ما نحن فیه مشکل این است که وقتی به یک جزء عنوان مقدمیت می‌دهیم و می‌گوییم: «ذات المقدمه مقدمه» (کما این که قید ایصال مقدمه) پس باید طبق نظر صاحب فصول این مقدمه نیز موصله باشد. زیرا ایشان هر مقدمه ای را واجب نمی‌داند و تنها مقدمه ای را واجب می‌داند که موصل به ذی المقدمه باشد. پس وقتی یک جزء و یک بخش از این مقدمه خودش عنوان مقدمه پیدا می‌کند به اعتبار این که مقدمه است و مقدمه نیز فقط با قید ایصال واجب می‌شود، پس کانه خود این مقدمه نیز باید موصله باشد. دوباره می‌آییم سراغ مقدمه موصله (دومی). این مقدمه موصله نیز مرکب است که دارای دو جزء است که یک جزء آن ذات المقدمه است و یک جزء آن قید ایصال به ذی المقدمه است. هر کدام از این دو می‌توانند متصف به وصف مقدمیت شوند. ذات المقدمه، مقدمه شود و قید ایصال نیز مقدمه شود. پس هر دو به عنوان مقدمه تنها در صورتی ضرورت پیدا می‌کنند که موصل باشند. پس اگر بخواهیم قید ایصال را ضمیمه کنیم به ذات مقدمه و بگوییم تنها مقدمه موصله واجب است، این مستلزم تسلسل است.

ملاحظه کردید اساس این استدلال بر این پایه استوار است که بپذیریم اجزاء مرکب می‌توانند به عنوان مقدمه نیز محسوب شوند. اگر این مبنا را قبول نکنیم اساس این وجه کنار می‌رود. زیرا پایه استحاله بر این استوار است که قبول کنیم که هر جزیی از اجزاء

مرکب می تواند متصف به وصف مقدمیت شود. تمام اشکالات از همین جا شروع می شود. زمانی که عنوان مقدمه به میان می آید و هر جزیی خودش یک مقدمه می شود، آن مقدمه دیگر نمی تواند بدون قید ایصال و جوب مقدمیت داشته باشد. مقدمه تنها در صورتی واجب است که موصله باشد. پس هر کدام از این دو جزء در واقع نیازمند قید ایصال هستند. لذا آن ها نیز باید مقدمه موصله باشند. پس خود آن جزء اول که عنوان مقدمیت پیدا کرد، دو شاخه شد. همچنین این مقدمه باید یک مقدمه موصله باشد. آن جزء دوم نیز باید مقدمه موصله باشد تا بتواند ضرورت پیدا کنند.

پس یک مرکب دیگر پدید آمد که یک جزئش ذات المقدمه است و یک جزئش ایصال و هر کدام از این اجزاء می توانند به وصف مقدمیت متصف شوند. و هكذا يتسلسل الی غیر النهایه.

پس شما پای جزء و قید را که باز کنید و بگویید مقدمه موصله واجب است؛ یعنی یک مرکب واجب است و وقتی که می گوئید مرکب واجب می شود یعنی چیزی که دو جزء دارد که هر جزء آن جداگانه می تواند عنوان مقدمیت داشته باشد، زیرا گفتیم چیزی که جزء باشد در واقع مقدمیت بر آن منطبق است. پس هر جزیی عنوان مقدمیت پیدا می کند. وقتی مقدمیت را در جزء اول بررسی می کنیم، در همان جزء اول آیا مقدمه مطلقا مقدمیت دارد یا طبق مبنای صاحب فصول همین جزء که مقدمه شده باید مقدمه موصله باشد؟ پس همین جزء اول منشعب می شود به دو جزء که یکی ذات المقدمه است و یکی قید ایصال است. یعنی بی نهایت اجزاء و مقدماتی پدید می آید و این قابل کنترل نیست و نهایت ندارد. يتسلسل الی ما لا نهایه له.

بررسی وجه دوم

اگر کسی نپذیرفت که اجزاء یک مرکب در هر حال اتصاف به عنوان مقدمیت پیدا می کند، تکلیفش روشن است. اما اگر کسی پذیرفت، ممکن است قائل به تفصیل شود و بگوید در بعضی از موارد اجزاء یک مرکب متصف به وصف مقدمیت می شوند اما بعضی از اجزاء مرکب متصف به وصف مقدمیت نمی شوند. ما مقدمیت را در مرکبات عقلیه نمی پذیریم اما در مرکبات حقیقیه و مرکبات اعتباریه باید دید که می توانیم عنوان مقدمیت به آن ها بدهیم یا خیر؟

مرکبات عقلیه مانند این که گفته می شود ماهیت انسان مرکب از جنس و فصل است. انسان به عنوان یک ماهیت یک مرکب عقلی است. حیوان جزء و ناطق جزء آخر. وقتی می گوئید: «الانسان حیوان الناطق» حیوانیت یک جزء است و ناطقیّت جزء دیگر است. آیا اطلاق مقدمیت بر این اجزاء صحیح است؟ یعنی بگوییم حیوان مقدمه للانسان یا بگوییم ناطق مقدمه للانسان؟ خیر. پس در مرکبات عقلیه نمی توانیم عنوان مقدمیت را اطلاق بر اجزاء کنیم.

مرکبات خارجیّه حقیقیه نیز همین گونه هستند. زیدی که این جا وجود دارد که به عنوان یک انسان خارجی است یک ماده دارد و یک صورت. اجزاء مرکب حقیقی عبارتند از ماده و صورت. ولی ماده و صورت نیز به عنوان مقدمه محسوب نمی شوند. نمی توانیم بگوییم صورت این ماده مقدمیت دارد برای انسان. جزء می باشند ولی مقدمه نیستند.

اما مرکبات اعتباری و مرکبات صناعی اجزائشان می توانند متصف به وصف مقدمیت شوند. مقدمات اعتباری مانند مرکباتی که شارع یا یک اعتبار کننده اعتبار می کند. مثل نماز که یک مرکب اعتباری است که شارع اعتبار می کند که این ده جزیی که کنار هم هستند نماز شمرده شوند و یک مرکب اعتباری را تشکیل دهند زیرا به ید المعتر این ترکیب پدید آمده است.

در مرکبات اعتباری اطلاق مقدمیت اشکالی ندارد. یعنی می توانیم بگوییم سوره مقدمه للصلوه، رکوع مقدمه نماز است عنوان مقدمیت به اجزاء مرکب اعتباری اطلاق می شوند و اشکالی ندارد.

حال در ما نحن فیه که بحث از تقييد مقدمه و ذات المقدمه بقصد ایصاله است این دو جزء که یک مرکب درست می کنند، مرکب ما کدام از این اقسام است؟ یعنی آیا مرکب عقلی است یا حقیقی خارجی یا اعتباری؟ قطعاً مرکب عقلی است وقتی ما ذات المقدمه را مقید می کنیم به قید ایصال خود تقييد ذات المقدمه به قصد ایصال حاکی از این است که این مرکب یک مرکب عقلی است؛ اگر مرکب عقلی شد اساساً عنوان مقدمیت به اجزاء اطلاق نمی شود. لذا اشکال تسلسل نیز وارد نیست.

نفع رساندن به برادران دینی

اما عسکری (ع) می فرماید: خِصْلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا شَيْءٌ؛ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَ نَفْعُ الْإِخْوَانِ؛

دو خصلت است که چیزی بالاتر از آن دو نیست: ایمان به خدا و سودرسانی به برادران.

در این روایت نفع رساندن به دیگران در عداد ایمان به خدا ذکر شده است. مکرر و بارها گفته ام که از هر جهت که نگاه کنیم؛ از جهت کمالات روحی و استکمال نفس، از جهت ریاضت، از جهت آثار وضعی که در دنیا برای ما دارد تا می توانیم نافع به حال دیگران باشیم و از نفع رساندن به دیگران امتناع نکنیم. نفع رساندن به دیگران فقط به کمک مالی نیست. نفع رساندن به دیگران دایره بسیار وسیعی دارد از یک روی گشاده تا برداشتن یک مانع از سر راه مردم تا هم دردی و دلجویی با کسی که گرفتار است. یک توجه و التفات احوال پرسی از یک مریض، ایجاد رابطه با کسی که رابطه اش را قطع کرده است، صلح با کسی که دوری می کند، این ها همه نفع است. هر کسی که به این فکر باشد درحقیقت دارد پا روی خودش می گذارد. مهم ترین مانع در راه نفع به اخوان خودیت است. هر جایی که انسان بتواند نفعی به کسی برساند و نرساند (و البته عرض کردیم موانع خاصی نباشد) مانع او این گرفتاری درونی انسان یا غرور است یا حسادت است یا خود پسندی است.

امام عسکری (ع) خودش آن مصداق بارز این خصلت بود. ابوهاشم نقل می کند روزی در محضر امام عسکری (ع) آن حضرت فرمود: یکی از درهای بهشت باب المعروف است و کسی از آن در وارد بهشت نمی شود مگر این که در دنیا کارهای نیک انجام داده باشد و به دیگران کمک کرده باشد.

ابوهاشم می گوید تا این سخن را شنیدم خداوند را سپاس گفتم خوشحال شدم که من در زندگی این چنینم و اهل کار خیر و منفعت رساندن به دیگرانم. تا این مطلب از ذهنم گذشت حضرت به من نگاه کردند و فرمودند: بله کسانی که در این جهان به مردم کمک کنند در دنیای دیگر جایگاهشان بلند است. ابوهاشم خدا تو را از این گروه قرار دهد و مورد رحمت خودش قرار دهد این یک مطلبی است که باید به آن توجه کنیم. امام عسکری (ع) می فرماید: بالاتر از آن چیزی نیست و نفع رساندن نیز باید رویه ای شود برای ما. این خود خواهی ها و خود محوری های ما باید کم شود و به فکر دیگران باشیم و از خودمان بگذریم. این هاست که ظرفیت انسان را وسعت می دهد و باعث تقرب می شود.

«الحمد لله رب العالمین»